



پیغام عشق

قسمت صد و سوم





برداشت از برخی ابیات برنامه ۸۳۱

دیوان شمس، غزل ۱۹۹۲

روی را پاک بشو، عیب بر آینه منہ

نقد خود را سره کن، عیب ترازوی مکن

روی حضورت را از همانیدگی ها پاک کن، تسلیم اتفاق این لحظه باش و عیب بر آینه زندگی نگذار که هر لحظه انعکاس این مرکز تو را به صورت اتفاقات به تو نشان می دهد، هر بار که فضا را می گشایی مرکزت پاک تر و خالص تر می شود. پس اگر مقاوت و قضاوت داری در برابر اتفاق این لحظه، و در هوشیاری جسمی هستی، دیگر بر ترازوی زندگی عیب نگذار که چرا درست اعمالت را نمی سنجد، زیرا ذره ای عمل خیر و شر از چشم تیز بین زندگی پوشیده نمی ماند عیب را در خودت جستجو کن.

مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۴۱

هر کجا تابم ز مشکات دمی

حل شد آنجا مشکلاتِ عالمی

هر زمانی که شما فضا را در اطراف اتفاق این لحظه بگشایید امکان تابش نور زندگی بر مرکز شما فراهم می شود، و با تابش این نور حیات بخش از طریق زندگی و یا انسان های زنده به حضور که مثل چراغدانی هستند، تمام مشکلات جهان هستی، که همان اسارت هوشیاری در فرم ها و همانیدگی هاست حل می گردد و انسان با رهایی از من ذهنی منجی تمام انسان ها و دیگر باشنده های جهان هستی می گردد.

مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۴۲

ظلمتی را کافتابش برداشت



از دمِ ما، گردد آن ظلمت چو چاشت

تاریکی و جهل حاصل از همانیدگی‌ها تنها با تابش دم ایزدی به مرکز انباشته، که از طریق فضاگشایی ما امکان پذیر است، به نور صبحگاه حضور در این لحظه بی نهایت تبدیل می گردد. تلاش با ذهن و افکار پی در پی و حواس پنجگانه، که با تابش خورشید این جهانی به حرکت در می آیند، برای رسیدن به نور حضور و رهایی از ظلمت همانیدگی‌ها امکان پذیر نیست.

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۳۵ و ۲۹۳۶

حق، شبِ قدر است در شب‌ها نهران

تا کند جان هر شبی را امتحان

نه همه شب‌ها بود قدر ای جوان

نه همه شب‌ها بود خالی از آن

تمام لحظات پتانسیل زنده شدن ما به خدا را دارد پس باید هر لحظه را امتحان کنیم و به صورت هوشیاری ناظر بر آن آگاه باشیم، تا یکی از این لحظات که شب قدر ماست، شبی که درون ما بی نهایت باز می شود و تمام بندهای همانیدگی‌ها از پای حضورمان باز می گردد فرا برسد و ما به وصال با معشوق برسیم. تمام این لحظات شب قدر ما نیست و فقط یک لحظه هست که ما در آن مستقر و جاودانه می شویم و دیگر به هوشیاری جسمی بر نمی گردیم، ولی چون تنها خدا از آن شب قدر ما آگاه هست و ما آگاه نیستیم پس باید لحظه به لحظه تسلیم امر او شویم و قضاوتمان را خاموش کنیم، تا به آن لحظه ی بی نهایت برسیم.

مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۳۶

چون براندی شهوتی پرت بریخت



لنگ گشتی و آن خیال از تو گریخت

وقتی با فکر یک همانیدگی شهوت رانی می کنی و با یک خیال مادی به پرواز در می آیی، پر پرواز حضورت می ریزد. این غرق شدن تو در هوشیاری جسمی مانع ورود آب حیات به چهار بعدت می شود، زیرا تو را از استقرار در این لحظه خارج و به زمان گذشته و آینده می برد. تنها راه بهره مندی از این آب حیات، حضور در این لحظه است.

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۶۴

ای بسا کس همچو آن شیرِ زیان

صیدِ خود ناخورده رفته از جهان

چه بسیارند انسان هایی که در من ذهنیشان اسیرند و هر لحظه این همانیدگی ها را با تزریق هویت به آنها مثل شیری زنده می کنند. این شیر هوشیاری جسمی هر لحظه هوشیاری حضور ما را می درد و بدون اینکه از صیدش که همان دم ایزدیست بهره ای ببرد از بین می رود زیرا از جنس فرم و آفل است. با یک فکر زنده می شود و با فکر بعدی از بین می رود.

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۶۵

قسمتش کاهی نه و حرصش چو کوه

وجه نه و کرده تحصیلِ وجوه

انسان در من ذهنی به اندازه ی پر کاهی از این جهان بهره ای نمی برد با اینکه حرصش به عظمت کوهیست، بسیار از همانیدگی هایش می خواهد ولی جز درد چیزی حاصلش نمی شود. ما در من ذهنی نمی توانیم از دانسته هایمان استفاده کنیم زیرا با حرص هر چه بیشتر بهتر این تعادل مرکز عدم به هم می ریزد و دردها و اجسام، جایگزین این فضای بی نهایت و هزاران برکاتش می شود.



مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۶۶

ای میسر کرده ما را در جهان

سُخره و بیگار ما را وارهان

خدایا تو در این جهان کارها را با تسلیم و فضاگشایی ما بر ما آسان می سازی. پس ما را از این بیهوده کاری در من ذهنی که با شتاب از فکری به فکر دیگر می پریم تا این همانیدگی ها را زیاد کنیم و در نهایت به درد می رسیم و در افسانه من ذهنی اسیر می شویم نجات بده.

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۶۷

طعمه بنموده به ما، و آن بوده شست

آنچنان بنما به ما آن را که هست

خدایا هر یک از این همانیدگی ها مثل طعمه ای برای به دام انداختن ما در هوشیاری جسمی است. پس ماهیت اصلی آن ها را به نشان بده و ما را در لحظه ی تزریق هویت به جسم ها بیدار کن تا از آنها پرهیز کنیم و هیچ فرمی را به مرکز دلمان نیاوریم.

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۷۱

گر بدانند قیمت آن جوی، خر

او به جای پا نهد در جوی، سر

اگر انسان ارزش آب حیاتی را که در این لحظه مثل جویی از زیر افکارش می گذرد بداند، به جای آنکه با بلند کردن یک فکر مثل خری در آن ادرار کند و آب را به هدر دهد، سر من ذهنیش را در آن می گذارد و تسلیم و خاموش برای اجرای امر کن فکان زندگی می شود. یعنی فضا را برای عبور آب زندگی در اطراف اتفاق این لحظه باز می کند.



مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۷۳

چون نمیرد پیش او از امر کن؟

ای امیر آب، ما را زنده کن

چرا انسان هر لحظه فضا را اطراف اتفاقات نمی‌گشاید تا فرمان باش و می شود اجرا گردد و پادشاه این لحظه که زندگیست آنها را به خودش زنده سازد. وقتی به صورت هوشیاری ناظر بر اتفاقات درونی و بیرونی می شویم در واقع از خدا می خواهیم که ما را هر چه بیشتر به جنس خود تبدیل سازد.

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۷۹

دیده آ، بر دیگران، نوحه گری

مدتی بنشین و بر خود می گری

ای انسان با هوشیاری ناظر و دید عدم به احوال خود نگاه کن، همیشه تمرکزت روی دیگران هست و برایشان نوحه می خوانی که چه ایرادهایی دارند و میل به عوض کردن آن ها داری، زیرا خود را کامل فرض کرده ای، از این به بعد به حال خراب دل خودت گریه کن که چگونه آن فضای عدم را به مرداب همانیدگی ها و درد ها تبدیل ساخته ای و بوی تعفنش و ارتعاشش جهان را آلوده ساخته و به درد آورده.

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۸۰

ز ابر گریان، شاخ، سبزه و تر شود

ز آن که شمع از گریه، روشن تر شود

زیرا از این گریه ها و فضاگشایی های پی در پی تو اطراف اتفاقات، چهار بعدت تازه و زنده می گردد و جوانه های حضور بر روی شاخه های هوشیاریت می روید و ارتعاش این نور و خرد فضای گشوده شده به جهان بیرون بیشتر می شود.



مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۸۱

هر کجا نوحه کنند آنجا نشین

ز آن که تو اولی تری اندر حنین

هر کجا که برای این دل پر از انباشتگی و این گرفتاری بشریت در هوشیاری جسمی نوحه می خوانند و دنبال راه چاره ای برای درمان هستند، تو آنجا بنشین منتهی به حال دل خودت گریه کن و ابراز عجز کن، زیرا اولویت تو این هست که هر لحظه با فضاگشایی و تسلیم از جسم بودن خارج شوی، و به جنس بی فرمی که همان جنس مشترک تو با خداوند هست تبدیل گردی.

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۸۳

ز آنکه بر دل، نقش تقلیدست بند

رو به آب چشم، بندش را برند

زیرا بر دل تو بند تقلید است و مانع رسیدن آب حیات به مرکزت می شود. مهم ترین وجه تقلید، تقلید از جمع است، با درد هوشیارانه و فضاگشایی های پی در پی این بند تقلید را از سر راه آب حیات و دم خداوندی بردار. زیرا تقلید بزرگترین مانع بر سر راه تبدیل ما از هوشیاری جسمی به هوشیاری حضور است و اگر ما دانش ذهنی بالایی هم داشته باشیم و مثل کوهی باشیم، از دیگران تقلید کنیم به کاه بی ارزش من ذهنی تبدیل می شویم و هیچ وقت به خدا زنده نمی شویم.

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۸۹

آب در جو زان نمی گیرد قرار

ز آنکه آن جو نیست تشنه و آب خوار



آب زندگی هر لحظه از زیر افکار ما عبور می کند و ما مثل جویی هستیم که افکار حاصل از همانیدگی ها پوسته ی بیرونی ما را بسیار سخت کرده و اجازه نفوذ آب حیات را به درون ما نمی دهد، زیرا با فکر پشت فکر روی این لحظه که آب از آن می گذرد می پوشانیم و احساس عطشمان به آب را با همانیدگی ها برطرف می کنیم. ابیات مولانا نیز مثل آبیست که می تواند ما را به سرچشمه ی حضور برساند اما ما در من ذهنی فقط به معنای ظاهری این ابیات توجه می کنیم، زیرا عطشی به آن ها نداریم و در جان ما نفوذ نمی کند.

مثنوی، دفتر دوم ، بیت ۵۰۲

نام دیوی ره برد در ساحری

تو به نام حق پیشیزی می بری؟

ما هر لحظه با بردن نام دیو یعنی من ذهنی و افکار همانیده، خود را به جسم تبدیل می کنیم و هر لحظه درگره این سحر با فکر پشت فکر می دمیم، چطور ما هر لحظه با من ذهنی می توانیم جنس خودمان را تعیین کنیم و آن وقت با فضا گشایی که همان بردن نام حق است و هوشیاری ناظر بر افکارمان نمی توانیم جنس خود را به صورت بی فرمی و عدم تبدیل کنیم و به خدا زنده شویم؟

این بسیار عجیب است اینکه ما این توانایی را داریم که جنس خود را هر لحظه به صورت بی فرمی و عدم تعیین کنیم ولی از این قابلیت خود استفاده نمی کنیم و در ماندن در این حالت جمادی اصرار داریم.

با تشکر از زحمات شما و دوستان

آزاده از سبزووار



با سلام به شما و دوستان محترم گنج حضور،

در برنامه شماره ۸۳۶ شما در مورد ناامید شدن ما از خودمان صحبت کردید و یاد آور شدید که در راه بیداری از خواب ذهن، من ذهنی ما بیکار نخواهد نشست و حتما به ما حمله خواهد کرد.

در این مورد تجربه ای داشتیم که می خواستیم آن را با شما و دوستان به اشتراک بگذارم.  


دو هفته پیش در محل کارم بدون اینکه متوجه شوم، پندار کمال در من بر رفتار و اعمال من غلبه کرده و باعث شد که نه تنها ناامیدی از خود در من ایجاد شود، بلکه چنان سیلی از زندگی بخورم که تا چند ساعت باید دور خودم می چرخیدم تا بالاخره سر من ذهنی خودم را به زندگی می دادم.

دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۴۸

تلخی ستان، شکر ده، سیلی بنوش و سر ده

خندان بمیر چون گل، گر زانک ارجمندی

بعد از چندین سال کار روی خود و عمل کردن به آنچه که از برنامه گنج حضور آموخته ام، شدیداً مورد حمله من ذهنی ام قرار گرفتم. همکارم اشتباه کوچکی کرده بود و من نا خواسته این اشتباه را چنان بزرگ کردم که هم خودم حال بسیار بدی پیدا کردم و هم همکارم را به واکنش شدید وادار کردم. من ذهنی و پندار کمال او چنان وجودم را فرا گرفته بود که من فضا را بسته و با مقاومت و ستیزه نسبت به اتفاق این لحظه، صبر و تسلیم را فراموش کرده و مطیع و فرمانبردار مطلق من ذهنی ام شدم.

  نکات مهمی که از این حمله من ذهنی دوباره مورد توجهم قرار گرفت از این قرار است:

۱- نپذیرفتن اتفاق این لحظه مرا کاملاً از حالت حضور خارج کرده و عینک من ذهنی را به چشم من زد و از آن پس من فقط با عینک من ذهنی می دیدم.



۲- با عینک کمال، من خودم را با همکارم مقایسه کرده و خودم را در درجه بالاتری قرار دادم و به جسم تبدیل شدم، در صورتیکه من از جنس جسم نیستم.

۳- وقتی که در مقام مقایسه بر آمدم، خودم را از همکارم جدا دانسته و در نتیجه اشتباه او را اشتباه خود ندیدم و از این اشتباه چشم پوشی نکردم.

۴- بستن فضای درون و غرق شدن در تاریکی ذهن.

۵- قضاوت در مورد فرد دیگر و حکم تعیین کردن.

۶- ایجاد استرس و جو نامناسب برای خودم و همکارم.

بلافاصله پس از این اتفاق، قانون جبران به سرعت برق به کار افتاد و شاید بعد از چند دقیقه از دو همکار دیگرم، تلفنی دریافت کردم که در مورد کار هر دوی آنها اشتباه نسبتاً بزرگی کرده بودم و باید فوراً این اشتباهات را در زمانی کوتاه برطرف می کردم. آنچنان گیج شده بودم که دیگر تمرکزی برای برطرف کردن اشتباهات خودم نداشتم. از طرفی حیران بودم که به این سرعت نتیجه رفتار با من ذهنی خودم رو می دیدم و از طرف دیگر ناامید از اینکه چگونه مورد حمله من ذهنی قرار گرفتم.

👉👉 به لطف و کمک خداوند این چالش را به خوبی پشت سر گذاشتم و با معذرت خواهی از همکارم، من ذهنی خودم را کوچک کرده و درسهای زیادی از این اتفاق گرفتم.

آموختم:

ترازوی من ذهنی کج است و به جز کمبود و نقص چیزی نمی بیند.

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۸۳۱

چون ترازوی تو کز بود و دغا



راست چون جویی ترازوی جزا؟

آموختم:

ترازوی درونم را پاس بدارم و هرگز از آن کم نکنم.

مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۹۰۰

از ترازو کم کنی، من کم کنم

تا تو با من روشنی، من روشنم

آموختم:

به جای عیب بینی و عیب جویی، یار و یاور انسانهای دیگر باشم.

دیوان شمس، غزل شماره ۸۰۰

ور به یاری و کریمی شبکی روز آری

از برای دل پر آتش یاران چه شود؟

آموختم:

آگاهانه مراقب تعادل درونم باشم و سعی کنم که هشیاری حضورم به هشیاری جسمی ام سنگینی کند.

مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۹۹

این ترازو بهر این بنهاد حق

تا رود انصاف ما را در سبق



این تجربه مهم به من تلنگری بزرگ زد که از این پس با شدت بیشتری مراقب من ذهنی خودم باشم که مبادا او دوباره عینک پندار کمالش را به چشم من بزند و همانطور که شما در برنامه ۸۳۶ فرمودید، پندار کمال را در خود مرتبا بازبینی کنم و خودم را با کسی مقایسه نکنم که به علت کمال طلبی در خود از او برتر شوم.

🌸🌸 در انتها آموختم که این سه بیت مهم را هر روز چندین بار برای خود تکرار کنم.

مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۶-۳۲۱۴

علتی بتر ز پندار کمال

نیست اندر جان تو ای ذودلال

از دل و از دیده ات بس خون رود

تا ز تو این معجبی بیرون رود

علت ابلیس أنا خیری بده ست

وین مرض در نفس هر مخلوق هست

با تشکر و سپاس

شهین هستیم از آلمان



با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین

برنامه ۸۳۶، غزل ۸۰۰ و ابیات انتخابی

به نام خداوند عشق

گر نخسبی ز تواضع شبکی جان چه شود؟

ور نکوبی به دُرشتی در هجران چه شود؟

خوابیدن انسان در ذهن که بایستی به صورت شبکی کوتاه مدت صورت می‌گرفت، انسان را در خواب چیزهای ساخته دست خودش فرو برد و تواضع خود را در برابر خدایت و زندگی که همان بله گویان به عهد قدیم الست بود را فراموش و با اتفاق لحظه به دُرشتی و ستیزه و مقاومت و قضاوت پرداخت، و در درد هجران خود را از اصل که همان هوشیاری اولیه است دور، و خاصیت ها و برکات زندگی را که در وجودش به نهادینه گذاشته شده است ناسپاس و ناشکر، و قوه تشخیص دهنده خود را که همان ترازو و آینه گونگی ماست گم، چرا که در سرشت و فطرت هر یک از ما انسان ها اراده آزاد وجود دارد که می تواند تشخیص دهد و زندگی خود را به تعادل برساند و چهار بُعدش را تنظیم و میزان نماید، ولی حال خاصیت قبله شناسی و قوه تشخیص دهنده خود را با این مرکز پر از انباشتگی از دست داده است.

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۹

چون شوی تمیزه را ناسپاس

بجهد از تو خطرت قبله شناس

و حال در این برنامه برایم مفهوم ترازو و میزان به خوبی جا باز کرد و رمزگشایی شد. از آنجایی که در ذهن همانیده فرو رفته ایم از ترازو و میزان که همواره با ما همراه است خود را بی‌خبر و غافل می‌دانیم. به عنوان مثال: وقتی که مشغول غذا خوردن هستیم یک نیرو و خردی در درونمان فرمان سیر شدن را به گوش هایمان می‌رساند که دست از



غذا خوردن می کشیم. و یا همیشه با این سخنان مواجه می شویم که به ما گفته می شود: که هر جور که خودت می دانی رفتار کن. آیا تا به حال از خود سوال کردیم که این نشانه چیست؟ این نشانه آن است که تو دارای ترازو و میزان هستی و اندازه و توان و ظرفیت خود را بهتر از هر کسی می دانی. ولی ما مسیر را اشتباه رفته و خود را در انباشتگی های ذهنی و در دردهای دو زمان روانشناختی گذشته و آینده گیج و منگ ساخته و ترازوی خود را نامیزان و کمک و یاری رساندن خداوند را نسبت به خود کم.

مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۹۰۰

✨ از ترازو کم کنی من کم کنم

تا تو با من روشنی من روشنم

🌸 زندگی به ما می گوید : که اگر تو کمال صداقت و روشنی را با من داشته باشی و مرکزت را عدم سازی و فضا گشایی کنی من ترازوی تو را میزان می کنم و برکاتم را که همان شادی بی سبب و آرامش درون و خاصیت های چهارگانه عقل و هدایت و قدرت و حس امنیت را به تو ارزانی می دارم و اگر چنانچه فضا بندی کنی به همان نسبت برکاتم را کمتر دریافت می نمایی.

دیوان شمس، غزل ۸۰۰

✨ به ترازو کم از آنیم که مه با ما نیست

بهر ما گر برود ماه به میزان چه شود؟

ولی ما در ترازوی خداوند و زندگی ارزش مان را با من ذهنی کم ساخته و خاصیت فضا گشایی خود را از دست داده و درونمان را با انباشتگی ها منقبض ساخته ایم. و زندگی و ماه نمی تواند در کفه ترازوی ما قرار بگیرد که ما را از جنس اولیه خودمان که همان منطبق شدن هوشیاری روی هوشیاری هست میزان کند.



مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۰۰

✨ حق تعالی داد میزان را زبان

هین ز قران سوره رحمان بخوان

🌸 و باز زبان حال زندگی که خداوند متعال ترازو و زبان را در اختیارمان قرار داده است، و ما بایستی به عنوان ترازو زبانه ها را میزان کنیم چرا که هرچه بیشتر آسمان درونمان را باز و هم هویت شدگی ها را به حاشیه برانیم، بیشتر از جنس زندگی می شویم. و از زبان قرآن سوره الرحمان:

آیه ۷، سوره الرحمان

🌸 آسمان را برافراخت و ترازو را بر نهاد.

آسمان درونت را باز کن تا ترازویت میزان و درست شود.

آیه ۸، سوره الرحمان

🌸 تا در ترازو تجاوز مکنید.

ما با منقبص کردن و فضا بندی در ترازوی الهی تجاوز و قدرت تشخیص خود را از دست داده ایم.

آیه ۹، سوره الرحمان

🌸 وزن کردن را به عدالت رعایت کنید و هیچ در میزان نادرستی مکنید.

🌸 حال باید از خود سوال کرد که آیا ما ترازوی خود را بر حسب همانیدگی ها میزان و تنظیم می کنیم؟ یا بر حسب

حضور و فضا گشایی آسمان درون خود؟

🌸 و در پایان: وقتی که خرد بی منتهای کائنات سرگرم کار است زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می کند.



مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

❄️ ای ز غم مُرده که دست از نان تهیست

چون غفور است و رحیم این ترس چیست؟

پر انرژی و سالم بمانید.

خیلی ممنون، خدانگهدار شما

زهرا سلامتی، از زاهدان





با سلام و آرزوی سلامتی برای آقای شهبازی و دوستان عزیز گنج حضور،

برنامه بی نظیر و آموزنده ۸۳۷ و چراغهایی که در این برنامه معرفی شد، می تواند راهنمای خوبی برای عدم کردن مرکزمان باشد.

🌸 کشت اول

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۹

کشت اول کامل و بگزیده است

تخم ثانی فاسد و پوسیده است

هیچ چیز جلو رشد کشت اول را نمیتواند بگیرد، چون کشت اول حضور ما واصل ما و خداییت ماست. تخم ثانی هم هویت شدگیها و باورها و فکرها و تن جسمی ماست، که پوسیده و فاسد شدنی است و مانند علفهای هرز روی کشت اول را پوشانده است، نباید اجازه دهیم تخم ثانی جلو کشت اول را بگیرد.

🌸 خدا هر لحظه در کار جدیدی است.

مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۳۹

هر زمان دل را دگر میلی دهم

هر نفس بر دل دگر داغی نهم

خدا ما را با چیزی همانیده می کند و بعد ما را از ان جدا می کند، وقتی همانیده شده و بعد جدا می شویم در این اتفاق خود اصلی ما را قضا و کن فکان می بافد، ما باید مرکزمان را عدم کنیم تا زندگی این کار را روی ما انجام دهد.

🌸 باب صغیر



هر اتفاقی که در این لحظه می افتد باب صغیر است، ما باید سر خود را خم کنیم یعنی فضا گشایی کرده و تسلیم شویم. ما همانندگی زیاد داریم، دردهای زیادی هم داریم، درد حمل کرده و پخش می کنیم. خدا با قانون قضا و کن فکانش برای هر یک از ما باب صغیر ساخته، اگر در مقابل اتفاق این لحظه تسلیم نشویم سرمان به دیوار می خورد. ما اگر می خواهیم وارد فضای یکتایی شویم و مرکزمان را عدم کنیم باید سر خم کرده و تسلیم شویم، تا خدا به ما دسترسی پیدا کرده و کمکمان کند.

🌸 قدرت انبساط یا فضا گشایی یا شرح صدر

هرکسی باید با منبسط شدن چیزی را بگوید.

من ذهنی مقاومت و قضاوت دارد و نشان میدهد که مرکزمان جسم است و ما در زمان هستیم، وقتی منقبض می شویم به جهنم من ذهنی می افتیم.

مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰

حکم حق گسترد بهرما بساط

که بگوئید از طریق انبساط

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۶۷

که درون سینه شرح داده ایم

شرح اندر سینه ات بنهاده ایم

ما توانایی گشودن فضا را در درون خودمان داریم و این را زندگی به ما بخشیده است.

🌸 قرین



کسی که با ما همدم می شود اگر ما مرکزمان را عدم کنیم خدا همدم ما خواهد بود، و اگر مرکزمان همانیدگی باشد قرین ما یک من ذهنی خواهد بود و ما از یکدیگر اثر می پذیریم.

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱

می رود از سینه ها، در سینه ها

از ره پنهان صلاح و کینه ها

قدرت رستگاری و کینه از ره پنهان از سینه قرین به سینه قرین می رود.

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶

از قرین بی قول و گفت و گوی او

خو بدزدد، دل نهان از خوی او

پس بهتر است ما با عدم کردن مرکزمان با زندگی یا مولانا قرین شویم. بهترین یاور ما خداست و بدترین همدم ما من ذهنی است.

با سپاس از آقای شهبازی نازنین که بذر عشق و دوستی و وحدت را در دل ما کاشتند و با سپاس از عزیزان که پیامهای بیدار کننده می دهند.

زهرا از مشهد 🍁🍁🍁🍁



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغامهای عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده میشود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، میتوانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com